

اول شخص مفرد

دوران نرگس

بازگشت به مطبوعات



فریدون جیرانی

سال ۷۰، سال بازگشت من به مطبوعات بود. سال ۶۹ طراحی مجله «گزارش فیلم» را انجام دادیم. تیم سردبیری را من آوردم و قرار شد خودم هم مدیر اجرایی باشم. «گزارش فیلم» با هدف حمایت از سینمای ایران منتشر شد. در مقابل مجله «فیلم» که به سینمای روشنفکری توجه می کرد ما می خواستیم صدای بدنه سینما و فیلم هایی باشیم که هوشنگ گلمکانی و دوستانش به آن اعتنایی نداشتند. در مجله ای که طراحی کردیم و البته قبل از ما هم با سردبیران مختلف در آمده بود، نقد فیلم را حذف کردیم. قرار نبود فیلم های ایرانی را نقد کنیم و قصدمان حمایت بود. یکی، دو سال بعد وقتی از «گزارش فیلم» جدا شدیم، تیم سردبیری نقد فیلم را به مجله اضافه کرد و مشی مجله عوض شد ولی تازگی که ما بودیم، «گزارش فیلم» نشریه ای بود که در آن فیلم و فیلمسازی کوبیده نمی شد. مجله ای که به اصرار من عکس فیلم ایرانی به صورت درشت روی جلدش چاپ می شد. یادم هست عکس خانم عاطفه رضوی که برای فیلم «نرگس» روی جلد رفتیم برای ما در دست کرد. عکسی که اگر امروز ببینید باورتان نمی شود که روزی حساسیت برانگیز شده بود. سال ۶۹ که من درگیر راه انداختن «گزارش فیلم» بودم، فیلمنامه «نرگس» را برای بنی اعتماد می نوشتم. فیلمی که سال ۷۰ به دوره دهم جشنواره آمد و جایگاه بیشتر عواملش را از تقا داد. هم برای خانم بنی اعتماد که قبلاً نیز فیلم های خوبی ساخته بود و هم برای من به عنوان فیلمنامه نویس، «نرگس» یک نقطه عطف در کارنامه حرفه ای مان بود. بازیگران خوبی هم در فیلم بودند از خانم فرجامی که در خشان بود تا خانم عاطفه رضوی و شاید مهم تر از همه ابوالفضل پورعرب در نقش عادل. پورعرب همان سسال «عروس» را روی پرده داشت و جوان اول سینمای ایران بود. «نرگس» در جشنواره فیلم محبوب تماشاگران و منتقدان شد. در «نرگس» نشانه هایی از گذشته و سینمای خیابانی وجود داشت که روی تماشاگر تأثیر گذاشت.

از همان نخستین نمایش های «نرگس» می شد پیش بینی کرد که فیلم مورد توجه قرار می گیرد. زمان جشنواره، نخستین بار فیلم را در سینما استقلال دیدم که آن سال سینمای اصلی جشنواره بود. البته قبل از آن به همراه کارگردان، فیلم را در سینما سروش دیده بودم. یادم هست که در راهروی سینما استقلال، خیلی از بچه های سینما آمدند و تبریک گفتند. تا آنجا که به یاد می آورم همه از فیلم خوششان آمده بود. من در این جشنواره فیلم «در آرزوی ازدواج» را هم داشتم که فیلمنامه اش را با اصغر هاشمی نوشته بودم و این فیلم هم از طرف اهالی سینما پسندیده شد و همچنان یکی از فیلم های موفق اصغر هاشمی است. جشنواره دهم جشنواره گرمی بود. جشنواره «مسافران» و «نیاز» و «خانه خلوت» و «بدوک» و «ناصرالدین شاه آکتور سینما» که همگی فیلم های مهمی بودند. جشنواره ای که در آن برای نخستین بار بهرام بیضایی جایزه گرفت. جشنواره ای که علی حاتمی برای آخرین بار در آن حاضر شد. حاتمی در این دوره فیلم «دلشدگان» را داشت. جشنواره دهم، آخرین جشنواره گروهی از مدیران ارشد بود که از دهه ۶۰ در وزارتخانه بودند. بعد از این جشنواره و در بهار ۷۱، وزیر ارشاد عوض شد و علی لاریجانی آمد که البته تغییری در مدیران سینمایی ایجاد نکرد.

یک نامه بیستاز به بهروز شعبی به بهانه تماشای آغوش باز اما سردش

با «احترام» و البته فراموشکار



مسعود میر

آن سال می شد چند نفر را کنار هم نام برد که به نام سلطان فلان و بیسار باز داشت و اعدام شده بودند. اصلاً چرا راه دور بروم و بدون قرار قبلی را دوباره به خاطر نیآورم؟ شما در آغاز قرن پانزدهم خورشیدی تازه یادتان آمده بود که فیلمی بسازید که در آن، تین ایچرهای دیروز با همه بی تفاوتی و مثلاً بی قیدی، هنوز رگه های اصیل اتصال به وطن و مقدسات را لابه لای سنگ های سیاه روزگار مخفی کرده اند. حالا هم آغوش باز را به تاریخ سال ۱۴۰۲ ساخته اید. کاش فیلمی درباره زندگی سلبریتی ها و احوالات عجیب اهالی موسیقی را ۱۰ سال قبل ساخته بودید. کاش فیلمتان در روزگار مرگ مثلاً مرضی پاشایی ساخته می شد. می دانم قرار نبوده و نیست درباره موسیقی و امثال آن خواننده حرف بزنید و بزنیم اما حالا جنسی از بی تفاوتی و بی خیالی به این حوزه های پاستوریزه در ذهن شما، از سوی تماشاگر آوار شده که فیلم شما را بیات جلوه می دهد. البته ممنون که درباره آقانصرالله و اینکه هیچ دشمنی ندارد و می تواند به وطن برگردد حرف به روز و تازه ای زدید اما آقای شعبی شما خودتان بهتر از ما می دانید که باید سیانور را به وقتش خورد. آخر نامه هم بگویم که برای دعوت از احترام خانم در فیلمتان بسیار کیفور شدم. دم شما گرم...

خب همین اول باید بنویسم که حال خوبی ندارم از تماشای فیلم شما. دعوی سینمایی به معنای فرم قاب بندی و جنس کارگردانی و این قبیل مسائل هم نیست که بگذاریمش به پای اختلاف سلیقه یا تفاوت نگاه چون بحث اصلی بر سر این است که کارگردان مهربان و آرام سینمای ما گویی عزت نشینی هایش را هم به فیلم ها و انتخاب سوژه هایش دعوت کرده است.

تصور من از همان اول از شما همان پسر اهل سؤال و قانع نشدنی حاج کاظم بود که به گمانش باید در نوع نگاه به اهالی جنگ و باز ماندگانش تجدیدنظری جدی صورت بگیرد. آن پرسشگری اما گاهی در فیلم های شما چنان از مهلکه جا می ماند که بهانه برای نوشتن این نامه را به دست داده است.

با خودم مرور می کنم روزگاری را که شما با فیلم دارکوب خیلی هم درخشیدید اما چند سالی گذشته بود از رسیدن توفان طلاق و اعتیاد به روزگار و زندگی جوانان ایرانی. یادم هست سالی را که شما با روز پلوا در جشنواره حاضر بودید و خیلی ها مثل من آنقدر خیر اختلاس و دزدی و فساد مالی شنیده بودند که روایت شما از یک اختلاس، برایشان بی جذابیت بود. اصلاً

